انشعاب، عدالت نیست

جهان‌های متعدد دربارهٔ انصاف کیهانی چه می‌تواند بگوید و چه نمی‌تواند

ماکان آریا پارسا

پژوهشگر مستقل

مقالهٔ کاری؛ ترجمهٔ فارسی

چکیده

این اندیشه که هر انتخابی در جایی زیسته می‌شود، می‌تواند جهانی اورتی را منصفانه جلوه دهد: شاید هر فرد در نهایت هر جایگزینی را تجربه کند و بدین ترتیب پیامدهای هر تصمیم را دریافت نماید. این جستار تحلیلی، آن شهود را به عنوان نقطه آغاز نویسنده بازسازی می‌کند و تعهدات مجزای فیزیکی، متافیزیکی و هنجاری آن را بررسی می‌نماید. انشعاب اورتی اثبات نمی‌کند که هر انتخاب متصوری رخ می‌دهد، یا توجه شاخه‌ای را برمی‌گزیند، و یا اراده وزن شاخه‌ها را تغییر می‌دهد. اندازه‌گیری فیزیکی به تعاملات و ترتیبات آزمایشگاهی مربوط می‌شود و هیچ حمایتی برای کنترل آگاهانه نتایج فراهم نمی‌کند. همچنین، انشعاب وجود سوژه‌ای را که زندگی تمام جانشینان را تجربه کند، اثبات نمی‌کند. حتی با پذیرش تداوم شخصی مناسب، علیت، مسئولیت و استحقاق متمایز باقی می‌مانند: تحمل یک پیامد نمی‌تواند اثبات کند که آن پیامد سزاوار بوده است، و رنج به‌تنهایی نه تقصیر را اثبات می‌کند و نه رضایت را. این جستار با تکیه ویژه بر استدلال‌های دکر درباره پیامدهای مناسب و تحلیل قریشی-هرست از هویت و مسئولیت، بیش از آنکه نتیجه‌ای بدیع ارائه دهد، ترکیبی روشنگر عرضه می‌کند. آنچه باقی می‌ماند، تبیینی شرطی از مسئولیت در قبال جانشینانِ منشعب و تبیینی متعارف از این است که انتظارات چگونه می‌توانند بر رفتار اثر بگذارند. هیچ‌یک از این دو، انصاف کیهانی را اثبات نمی‌کنند، اما هر دو دلایل عملی برای مراقبت را حفظ می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: تفسیر اورتی؛ هویت شخصی؛ مسئولیت اخلاقی؛ استحقاق؛ انصاف کیهانی

۱. مقدمه: نقطهٔ شروع جذاب

شهود آغازین من این بود که شاید جهان‌های متعدد بتوانند بی‌انصافی ظاهری یک زندگی واحد را جبران کنند. ما تصمیماتمان را در شرایطی با دانش محدود می‌گیریم، فرصت‌ها را از دست می‌دهیم و با پیامدهایی مواجه می‌شویم که به نظر می‌رسد با آنچه قصد داشتیم تناسب ندارند. اگر هر انتخاب در

شاخه‌ای دیگر زیسته می‌شد، شاید هیچ امکانی واقعاً از دست نمی‌رفت. اگر هر زندگی جایگزین به همان شخص تعلق داشت، شاید آن شخص در نهایت پیامدهای هر انتخاب را تجربه می‌کرد. در این صورت، جهان ممکن است دارای کمالی باشد که تجربهٔ روزمرهٔ آن را پنهان می‌کند. آنچه از یک منظر توزیعی دلخواه از بخت به نظر می‌رسد، می‌تواند متعلق به نظمی گسترده‌تر و منصفانه باشد.

این شهود سزاوار بازسازی همدلانه‌ای است، زیرا چیزی بیش از میل به اطمینان‌خاطر در بر دارد. این شهود، نارضایتی از بخت دل‌بخواه را بیان می‌کند، انتخاب‌ها را جدی می‌گیرد و در جست‌وجوی چشم‌اندازی گسترده‌تر از تجربهٔ بی‌واسطه است. همچنین می‌تواند بیانگر تواضع باشد: زندگی‌ای که من می‌بینم، ممکن است تمامیت واقعیت را در بر نگیرد. هیچ‌یک از این تکانه‌ها مستلزم آن نیست که باور کنیم قربانیان سزاوار آسیب‌هایشان هستند. بنابراین، قوی‌ترین نسخهٔ اولیه، بیش از آنکه یک آموزه باشد، یک پرسش است: آیا جهانی انشعابی می‌تواند تضمین کند که هر فرد با تمامیتِ اهمیتِ کنش‌های خود مواجه شود، و آیا چنین کمالی می‌تواند معرف انصاف باشد؟

با این حال، چند ادعا وارد این پرسش می‌شوند. یک ادعای فیزیکی وجود دارد: این که هر جایگزینِ مرتبطی رخ می‌دهد. یک ادعای جدا و اختیاری که گاهی به این تصویر افزوده می‌شود این است که توجه یا اراده یک شاخه را انتخاب می‌کند؛ استدلال انصاف لزوماً به آن وابسته نیست. یک ادعای هویتی وجود دارد: این که افراد در شاخه‌های مختلف یک سوژهٔ مستمر هستند. یک ادعای زمانی وجود دارد: این که این سوژه در نهایت هر جایگزینی را تجربه می‌کند. و در نهایت، یک ادعای هنجاری وجود دارد: این که این تجربهٔ جامع به معنای عدالت است. هر یک از این‌ها نیازمند توجیهی برای خود است و انسجام عاطفی آن‌ها نمی‌تواند جایگزین استدلالی شود که آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد.

مدعای این جستار آن است که پیوند پیشنهادی در چندین نقطه با شکست مواجه می‌شود. تکثر اورتی ثابت نمی‌کند که هر جایگزینِ متصوری محقق شود، و دلیلی برای فرض کردن سازوکاری ارائه نمی‌دهد که از طریق آن، آگاهی شاخه‌ها را برگزیند یا وزن آن‌ها را تغییر دهد. انشعاب تبیین نمی‌کند که چگونه یک سوژه می‌تواند زندگی هر جانشین را تجربه کند. حتی اگر وجود چنین تجربه‌گری به‌طور مستقل دفاع شود، تجربهٔ یک پیامد، استحقاق را ثابت نمی‌کند. کلی‌ترین درس مربوط به استنتاجی است که از آنچه رخ می‌دهد به آنچه طلب می‌شود، صورت می‌گیرد. یک توصیف می‌تواند پیامدها و علل آن‌ها را شناسایی کند، بدون آنکه تعیین کند آیا آن پیامدها منصفانه هستند، آیا کسی باید هزینه‌های آن‌ها را متحمل شود، یا اینکه شخص دیگری باید کمک کند. این جستار استدلال‌های موجود دربارهٔ انشعاب اورتی، هویت شخصی

و پیامدهای هنجاریِ انتخاب را با تکیهٔ ویژه بر دکر (Dekker 2009)، قریشی-هرست (Qureshi-Hurst 2024) و پرایس (Price 2010) ترکیب می‌کند.

دو ایدهٔ متواضعانه‌تر باقی می‌مانند. نخستین، تبیینی شرطی از مسئولیت است: اگر جانشینانی با رابطهٔ مناسب وجود داشته باشند و اگر استانداردهای مستقلاً توجیه‌شدهٔ عاملیت و مسئولیت اعمال شوند، تصمیمات می‌توانند از نظر اخلاقی برای آن جانشینان و برای دیگران اهمیت داشته باشند. دومین ایده به انتظارات عادی مربوط می‌شود: باورها دربارهٔ آنچه ممکن است، می‌توانند بدون انتخابِ نتایج کوانتومی، بر برنامه‌ریزی، پایندگی و رفتار اثر بگذارند. هر دو، عاملیت عملی را در شرایطی جای می‌دهند که نیازمند توجیه بیشتر است، به‌جای آنکه عدالت را از ساختار جهان استخراج کنند.

۲. بازسازی استنتاج به انصاف کیهانی

استدلال اولیه با این اندیشه آغاز می‌شود که واقعیت فیزیکی شامل جایگزین‌های پیامد مشاهده‌شده است. سپس، این جایگزین‌ها را به تمام انتخاب‌هایی که یک شخص می‌توانست انجام دهد گسترش می‌دهد. در گام بعد، افرادی را که در آن جایگزین‌ها هستند، به‌مثابه یک سوژه واحد در نظر می‌گیرد، تاریخچه‌های مجزای آن‌ها را به‌عنوان تجربیاتی تصور می‌کند که آن سوژه در نهایت به‌دست خواهد آورد، و کمال حاصل را به‌مثابه توزیعی از پیامدهای سزاوار تفسیر می‌کند. هنگامی که این توالی از طریق واژه «من» بیان شود، می‌تواند یکپارچه به‌نظر برسد؛ اما زمانی که «من» باید عامل خاص، جانشین یا مجموعه‌ای از افراد را شناسایی کند، پایداری‌اش کمتر می‌شود.

فردی را در نظر بگیرید که در حال تصمیم‌گیری است که آیا اقدامی مخاطره‌آمیز را بپذیرد یا خیر. یک پیامد، موفقیت است و پیامدی دیگر، آسیب جدی است. شهود می‌گوید که هر دو پیامد در جایی رخ می‌دهند و بنابراین، فرد هم سود و هم هزینه را به دست می‌آورد. قرار است این امر، بی‌انصافیِ دریافتِ تنها یک نتیجهٔ نامطلوب را برطرف کند. اما تفاسیر متفاوتی وجود دارد. شاید دو جانشین به‌طور جداگانه با پیامدهای متفاوتی مواجه شوند. شاید یک فرد از طریق رابطهٔ غیرمعمولی در هویت شخصی، با هر دو مواجه شود. شاید کل مجموعه به‌عنوان واحدِ مرتبط با اخلاق در نظر گرفته شود. این ادعاها متفاوت هستند و تنها دومی از زبانِ یک فرد که همه چیز را تجربه می‌کند، حمایت می‌کند.

حتی آن تفسیر نیز «در نهایت» را توضیح نمی‌دهد. توالی زمانی به این می‌پردازد که چه چیزی پس از چه چیزی درون یک تاریخ می‌آید. وجود تاریخ‌های مختلف، لحظهٔ بعدی‌ای را که در آن تجربیاتشان به زندگی‌نامهٔ انباشته‌شدهٔ یک شخص تبدیل شود، تثبیت نمی‌کند. ناظری که موفقیت را به یاد می‌آورد، به

این معنا نیست که منتظر آسیبی باشد که جانشین دیگری تجربه کرده است. برای آن وعدهٔ خاص که یک سوژه هر زندگی را یکی پس از دیگری تجربه می‌کند، تبیینی افزون لازم است تا نشان دهد تجربه‌ها هم‌گرا می‌شوند، مشترک‌اند یا به سوژه‌ای تعلق دارند که می‌تواند یک‌جا به آن‌ها دسترسی داشته باشد؛ این یک مطالبهٔ آن وعده است، نه شرطی برای هر نظریهٔ هویت در میان شاخه‌ها. انشعاب به تنهایی هیچ‌یک از این افزودنی‌ها را فراهم نمی‌کند.

انصاف نیز چندین معنای احتمالی دارد. ممکن است به این معنا باشد که همگان شانس‌های یکسانی داشته باشند، همگان رفاه کل یکسانی دریافت کنند، منافع همسو با انتخاب‌های مسئولانه باشند، یا هیچ‌کس آسیبی ناسزاوار نبیند. تکثر فیزیکیِ پیامدها، این معیارها را معادل نمی‌سازد. فرصت‌های برابر می‌تواند با رفاه نابرابر همراه باشد؛ رفاه برابر می‌تواند با رفتار ناعادلانه همراه باشد؛ و پاداشی سزاوار می‌تواند با آسیبی نامرتبط همراه باشد. استدلال نمی‌تواند هرگاه دفاع از یکی از این معیارها دشوار شد، بین این معیارها جابه‌جا شود.

بنابراین، همدلانه‌ترین هدف، مفهومی محدود از انصاف کیهانی است: اینکه خودِ جهان، رابطه‌ای مناسب میان عاملیت هر شخص و آنچه آن شخص متحمل می‌شود، تضمین کند. این امر به استدلال چیزی مشخص برای اثبات می‌دهد. رابطهٔ مناسب نمی‌تواند صرفاً به معنای وابستگی علّی باشد، زیرا طوفان‌ها و عفونت‌ها نیز علت دارند. همچنین نمی‌تواند به این معنا باشد که هر احتمالی بازنمایی شده است، زیرا بازنمایی چیزی دربارهٔ رفتار مناسب نمی‌گوید. انصاف مستلزم تبیینی هنجاری است از اینکه چرا این تجربه‌ها باید با این نسبت‌ها یا تحت این شرایط، به این اشخاص تعلق گیرند. این هدف همچنین پرسشی متمایز را کنار می‌گذارد: اینکه آیا انشعاب اورتی، پس از آنکه حقوق و کالاها به‌طور مستقل مشخص شدند، بر انصافِ رویه‌های تخصیصِ خاص اثر می‌گذارد یا خیر.

یک مدافع ممکن است از تعابیر قوی‌تر عقب‌نشینی کند و صرفاً بگوید که هر زندگیِ ممکنی جایگاهی در واقعیت دارد. این اندیشه ممکن است اهمیتی وجودی داشته باشد، اما ادعا را تغییر می‌دهد. جامعیت به‌جای آنکه دلیلی برای توجیه رنج باشد، به تبیینی از آنچه وجود دارد بدل می‌شود. مدافع دیگری ممکن است این اندیشه را ارزشمند بداند که هیچ خودِ جایگزینی به‌طور کامل کنار گذاشته نشده است. باز هم، این ترجیح برای نشان دادن اینکه با جانشینِ آسیب‌دیده منصفانه رفتار شده است، ناکافی است. یک تصویر متافیزیکی می‌تواند تسلی‌بخش باشد، بدون آنکه استنتاج اخلاقی را معتبر سازد.

بحث پیش‌رو، صرفاً برای پیشبرد استدلال، انشعاب را می‌پذیرد. این بحث نمی‌کوشد تا تفسیر اورتی را در برابر تفاسیر رقیب از مکانیک کوانتومی اثبات کند. این رویکرد شرطی حائز اهمیت است، زیرا

استنتاجِ انصاف حتی تحت مفروضات فیزیکی سخاوتمندانه نیز با شکست مواجه می‌شود. اگر جهانی منشعب شامل پیامدهای جایگزینِ مربوطه باشد، باز هم باید شناسایی کنیم که چه کسی آن‌ها را تجربه می‌کند، چه انتخاب‌هایی موجب ایجادشان شده است و کدام معیارها آن انتخاب‌ها را به بارهای مشروع پیوند می‌دهند. بنابراین، رد کردن استنتاج به عدالت، مستلزم آن نیست که ابتدا تفسیر مکانیک کوانتومی حل‌وفصل شود.

۳. فیزیک: انشعاب، اندازه‌گیری و حدود اراده

نخست گام فیزیکی را در نظر بگیرید. تبیین‌های اورتی، مشاهده را به‌جای آنکه استثنایی بر توصیف فیزیکی بدانند، در درون توصیف فیزیکی تحلیل می‌کنند. اشتاین پیشنهاد اورت را به‌گونه‌ای عرضه می‌کند که تکامل شرودینگر را هم بر مشاهده و هم بر فرایندهای منزوی اعمال کند (Stein 1984). در تبیین مقدماتی قریشی-هرست، حالت جهانی به‌طور جبری تکامل می‌یابد، در حالی که انشعاب، تکثری از پیامدهای مرتبط با رویدادهای کوانتومی را فراهم می‌آورد؛ او برای بحث خود، تعمداً بر اساس نسخهٔ «رادیکال» اورت پیش می‌رود، که این تعریفی مورد اتفاق‌نظر در میان اورتی‌ها نیست (Qureshi-Hurst 2024, pp. 458–459). این توصیفات بستری برای پرسش فلسفی فراهم می‌کنند. آن‌ها دلیلی بر این نمی‌آورند که ناظر آگاه خارج از فرایند فیزیکی قرار دارد و نتیجهٔ آن را هدایت می‌کند.

محدود کردن به نتایجِ به‌صورت فیزیکی بازنمایی‌شده ضروری است. امکان فیزیکی تحت قوانین برای تحقق در حالت جهانیِ فعلی کافی نیست. در تصویر مبتنی بر ناهمدوسی که در اینجا به کار رفته است، جایگزین‌های مربوطه باید با وزنی غیرصفر در یک ساختار تاریخیِ مناسب و تقریباً ناهمدوس که از آن حالت تولید شده است، رخ دهند. وقتی امکان بتواند به هر آنچه فردی می‌تواند تصور کند معنا شود، عبارت «همهٔ امکانات رخ می‌دهند» به‌طور خطرناکی گسترده است. تاریخی که با شرایط فیزیکی مربوطه ناسازگار باشد، صرفاً به‌دلیل اینکه کسی می‌تواند آن را توصیف کند، به یک شاخه اورتی تبدیل نمی‌شود. همچنین، یک جایگزین کوانتومی به‌طور خودکار با یک انتخاب انسانیِ سنجیده‌شده متناظر نیست. اینکه شخصی دو کنش را در نظر بگیرد، رویدادی روان‌شناختی است؛ اما اثبات اینکه هر دو کنش تحقق یافته‌اند، نیازمند تبیینی فیزیکی از جایگزین‌های مربوطه است. انشعاب را نمی‌توان به‌عنوان چکی سفید برای هر زندگی‌نامهٔ تخیلی به کار برد.

همین احتیاط نیز بر این ادعا صادق است که هر تصمیم یک جهان ایجاد می‌کند. بحث قریشی-هرست شامل فرآیندهای انشعابی است که به سنجش‌گری انسانی وابسته نیستند، و او به دشواری تعیین تعداد

دقیق شاخه‌ها اشاره می‌کند (Qureshi-Hurst 2024, pp. 458–459). زورک کلاسیک‌بودن مؤثر را از طریق پایش محیطی و گزینش حالت‌های پایدار تبیین می‌کند، و ناظران را به‌مثابه سیستم‌های فیزیکی در نظر می‌گیرد که اطلاعات را کسب می‌کنند و پردازش می‌کنند (Zurek 2003). نکتهٔ مربوطه این است که تصمیم یک محرک بنیادین ممتاز نیست. کنش‌های انسانی می‌توانند بدون ایجاد استثنای ویژه‌ای برای اراده، در فرآیندهای فیزیکی مشارکت کنند.

اثر ناظرِ آشنا این شکاف را ترمیم نمی‌کند. ترتیبات اندازه‌گیری مستلزم تعاملات فیزیکی و در دسترس بودن سوابق است. تغییری در یک دستگاه یا محیط آن می‌تواند آزمایش را تغییر دهد، بدون آنکه آگاهی در نقش یک کنترل‌کنندهٔ مستقل عمل کند. هورنبرگر و همکارانش سرکوب تداخل فولرن را با افزایش فشار گاز پس‌زمینه گزارش می‌کنند که در هم‌خوانی کمّی با نظریهٔ ناهمدوسی برخوردی است (Hornberger et al. 2003). این شواهدی دربارهٔ تعامل با یک گاز است. این شواهد آگاهی، امید یا توجه متمرکز را به عنوان متغیر آزمایشیِ مربوطه شناسایی نمی‌کنند.

این تمایز منکر آن نیست که افراد آگاه بر آزمایش‌ها اثر می‌گذارند. یک آزمایشگر می‌تواند ابزاری را تنظیم کند، سیستمی را آماده سازد، ترتیبی برای اندازه‌گیری برگزیند یا تصمیم بگیرد که مداخله کند یا خیر. این‌ها کنش‌هایی فیزیکی با پیامدهایی فیزیکی هستند. ادعای قوی‌تر چیز دیگری است: اینکه با ثابت نگه داشتن آماده‌سازی‌ها و تعاملات فیزیکیِ مربوطه، توجه، شاخهٔ تجربه‌شده را برمی‌گزیند یا وزن آن را تغییر می‌دهد. نه مشارکت ناظر در یک آزمایش و نه وجود اثرات اندازه‌گیری، هیچ‌یک چنین مکانیسم اضافه‌ای را فراهم نمی‌کنند. گذار از مداخلهٔ فیزیکی به گزینش ذهنیِ مستقیم، گزارهٔ مورد بحث را تغییر می‌دهد.

وزن‌های شاخه را همچنین باید از وجود صِرف و از شمارش شاخه‌ها متمایز کرد. سبنز و کارول استدلالی را برای درجات باور مطابق با قاعدهٔ بورن از طریق عدم قطعیت خودمکان‌یاب و یک اصل تکمیلی در مورد تغییرات محیطی ارائه می‌دهند (Sebens and Carroll 2018). اهمیت این استدلال در اینجا محدود است: نویسندگان دلایلی را برای رویکردی خاص به احتمال پیش می‌کشند، نه اینکه صرفاً به دلیل وجود هر یک از شاخه‌های توصیف‌شده، آن‌ها را به طور یکسان محتمل بدانند. استدلال آن‌ها تبیینی از انتخاب یک شاخهٔ ترجیحی از طریق میل نیست. اینکه آیا پیشنهاد آن‌ها دربارهٔ احتمال موفق می‌شود یا خیر، بحثی مجزا از این است که آیا آگاهی نتایج را کنترل می‌کند یا نه.

با این حال، یک قصد می‌تواند از طریق آماده‌سازی‌های روزمره اهمیت داشته باشد. کسی که قصد دارد سلامت خود را بهبود ببخشد، ممکن است به دنبال درمان باشد یا روتینی را تغییر دهد؛ آزمایشگری که نتیجه‌ای متفاوت می‌خواهد، ممکن است آماده‌سازی را تغییر دهد. چنین رفتاری، شرایط فیزیکیِ مرتبط

را تغییر می‌دهد. اینکه بگوییم اورت هیچ حمایتی از وزن‌دهی مجددِ ذهنی و مستقیم نمی‌کند، به این معنا نیست که کنش‌ها، ساختارهای پیامد را بدون تغییر باقی می‌گذارند. بلکه بدین معناست که هر تغییری باید از طریق کنش و آثار فیزیکی‌اش تبیین شود، نه اینکه از شدتِ خواستهٔ فرد استنباط گردد. مسیر علّیِ آشنا همچنان در دسترس است.

این نکات از نتیجه‌ای دربارهٔ توجیه حمایت می‌کنند، نه از برهانی کلی علیه هر نظریهٔ متصور دربارهٔ ذهن. انشعاب اورتی، انتخابِ مبتنی بر توجه یا تغییراتِ مبتنی بر اراده در وزن‌ها را اثبات نمی‌کند. نظریه‌ای که چنین اثراتی را پیشنهاد دهد، به مفروضات صریح و شواهدی فراتر از صرفِ وجود ناظران و شاخه‌ها نیاز خواهد داشت. این جستار هیچ قضیه‌ای ارائه نمی‌دهد که هر افزودنیِ ممکن به فیزیک را منتفی کند. برای استدلالِ انصاف، نتیجهٔ محدودتر کفایت می‌کند: ادعای اختیاریِ انتخابِ ذهنی، از انشعاب به تنهایی هیچ حمایتی دریافت نمی‌کند. بنابراین، مرحلهٔ فیزیکی یکی از ستون‌های استنتاج را برمی‌دارد و مراحل باقی‌مانده را به حال خود می‌گذارد تا بار خود را تحمل کنند.

۴. هویت شخصی: جانشین‌ها به‌طور خودکار یک تجربه‌کننده نیستند

مشکل بعدی حتی در صورتی که تمام پیامدهای مربوطه رخ دهند، همچنان باقی می‌ماند. تکثر فیزیکی، هویت افرادی را که دچار آن پیامدها می‌شوند، تعیین نمی‌کند. دو جانشین ممکن است در خاطرات و پیشینه‌ای مشترک سهیم باشند، در حالی که تجربیات بعدی متفاوتی دارند. اینکه هر دو را «من» بنامیم، می‌تواند بیانگر انتظار، نگرانی یا تداوم روان‌شناختی باشد. این امر به‌خودی‌خود سوژه‌ای واحد و از نظر عددی یکسان را تثبیت نمی‌کند که هر دو زندگی را تجربه کند. شهود انصاف از این ابهام بهره می‌گیرد تا پیامدهای مجزا را به یک حساب‌وکتاب شخصی جامع تبدیل کند.

قریشی-هرست پایندگی و شکافت را در رابطه با مسئولیت اخلاقی، به‌ویژه در چارچوبی خداباورانه، به‌طور مستقیم بررسی می‌کند (pp. 460–465 ,2024). بحث او اشغال چندگانه، محدودیت‌های مربوط به هویت انشعابی و بقا بدون هویت عددی را مد نظر قرار می‌دهد. این‌ها جایگزین‌هایی اساسی برای فرضِ وجودِ یک خودِ پایدار و بی‌دردسر هستند. این جستار ادعای حل جایگزین‌های مورد بحث او را ندارد و استنباط نمی‌کند که فیزیک پیش‌تر متافیزیکِ اشخاص را فیصله زده باشد.

یک دشواری منطقی آشنا به مکان‌یابی این مسئله کمک می‌کند. اگر دو جانشین متمایز باشند، هویت عددی استاندارد نمی‌تواند به‌سادگی هر یک را به شخص پیشین مرتبط سازد و در عین حال، تمامی ویژگی‌های معمول خود را حفظ کند و با هر سه نفر به‌مثابه اشخاصی عادی و به‌طور مجزا تفردیافته برخورد

نماید. هویت متعدی است: شناسایی‌های بدون محدودیت، جانشینان را با یکدیگر یکی می‌انگارد. اما این مشاهده، دربارهٔ هر نظریهٔ شکافت تصمیم‌گیر نیست. یک تبیین ممکن است نحوهٔ شمارش اشخاص پیش از انشعاب را بازنگری کند، اشخاص را از مراحل متمایز سازد، یا بقا را از هویت تفکیک کند. این دشواری منطقی، مطالبه‌ای برای ارائهٔ یک تبیین است، نه استدلالی کامل مبنی بر اینکه هر تبیینی باید شکست بخورد.

تداوم روان‌شناختی می‌تواند یک مرحلهٔ متقدم‌تر را به چندین مرحلهٔ متأخر پیوند دهد، بدون آنکه مانند هویت عددی رفتار کند. هر دو جانشین ممکن است وعدهٔ یکسانی را به یاد آورند و برنامه‌های یکسانی را حفظ کنند. این امر دلیلی فراهم می‌کند تا بپرسیم آیا هر یک تعهدات را به ارث می‌برند یا خیر. این امر پاسخی خودکار ارائه نمی‌دهد. ارث‌بری ممکن است به مالکیتِ یک تعهد، تداومِ یک دیدگاه عملی، یا قاعده‌ای وابسته باشد که به‌طور مستقل دربارهٔ جانشینان دفاع شده است. تثبیت چنین قاعده‌ای، علاوه بر یک رابطهٔ متافیزیکی، نیازمند استدلال اخلاقی است. شباهت به تنهایی کافی نیست، زیرا شباهتِ صِرف معمولاً بدهی‌ها یا سرزنش‌پذیریِ شخص دیگر را منتقل نمی‌کند.

در استدلال کردنِ بیش از حد سریع در جهت مخالف نیز خطری مشابه وجود دارد. اگر هویت دقیق مورد مناقشه باشد، چنین برنمی‌آید که هر جانشین از مسئولیت معاف باشد یا هیچ تعهدی ادامه نیابد. تبیینی از مسئولیت ممکن است به پیوستگی، عاملیت درون یک تاریخ، یا رابطه‌ای مناسب با عملی پیشین اهمیت دهد. اینکه آیا آن تبیین موفق می‌شود یا خیر، همچنان باز است. بنابراین، این جستار هم هویت سراسری خودکار و هم پاک‌شدگی اخلاقی خودکار را رد می‌کند. یک مسئلهٔ پایندگیِ نامحلول، مجوزِ هر نتیجهٔ اخلاقی‌ای که راحت‌تر باشد نیست.

حتی اگر نظریه‌ای هر دو جانشین را با یک شخص یکی بداند، باید توضیح دهد که آیا و چگونه سودی در زندگی یک جانشین، ضرری در زندگی جانشین دیگر را جبران می‌کند. حافظهٔ مشترک یا یکپارچه‌سازی تجربی شرط لازم برای جبران به‌طور کلی نیست: حتی در زندگی روزمره، سودی که پس از فراموش شدنِ یک آسیب فرا می‌رسد، می‌تواند همان شخصی را که آسیب دیده بود جبران کند. اعتراض کنونی این است که انشعاب به‌تنهایی نه تبیین مربوط به رفاه شخصی را فراهم می‌کند و نه توجیهی برای نادیده گرفتن حقوق یک جانشین رنج‌کشیده ارائه می‌دهد. برچسب‌گذاری مجدد جانشین‌ها به‌عنوان یک شخص نمی‌تواند این کار را انجام دهد.

بحث پرایس این نگرانی‌ها را با تصمیمات مرتبط می‌کند. بررسی او دربارهٔ اهمیت دادن به نوادگان و مثال «بی‌پا در باندی» او، در مورد انتقال‌های آسان میان ریسک روزمره برای خود و نگرانی برای چندین

جانشین تردید ایجاد می‌کند (Price 2010, arXiv version, §§5–7). در این مثال، رضایت به یک جراحی به‌نظر عقلانی می‌رسد تا زمانی که بیمار دریابد یک همزاد کلون‌شده بار زیان را به دوش خواهد کشید؛ آن اطلاعات جدید، فارغ از وزن شاخه‌ها، ارزیابی را تغییر می‌دهد. این امر توجه را به این جلب می‌کند که یک تصمیم در واقع به منافع و مجوزهای چه کسی مربوط است.

بنابراین، مرحلهٔ هویت، وعدهٔ زمانی را که در قلب شهود اولیه قرار دارد، مسدود می‌کند. ممکن است چندین زندگی آیندهٔ مرتبط وجود داشته باشند، بدون آنکه یک سوژه در نهایت آن‌ها را به‌توالی زندگی کند. حتی اگر تبیین قوی‌تری از هویت مشترک قابل دفاع باشد، باز هم باید توزیع تجربه را توضیح دهد. آنچه به‌طور اخلاقی از رابطهٔ میان جانشینان ناشی می‌شود، همچنان پرسشی جداگانه خواهد بود. یک تصویر انشعاب دلایلی برای بررسی پایندگی فراهم می‌کند؛ اما آن بررسی را کامل نمی‌کند و نتایج تعیین‌نشده‌اش را به عدالت تبدیل نمی‌سازد.

۵. عدالت: علل، مسئولیت، استحقاق و حق برخورداری از کمک

خطای هنجاری تعیین‌کننده این است که متحمل شدن یک پیامد را به‌عنوان شواهدی بر این استدلال تلقی کنیم که آن پیامد سزاوار است. علّیّت می‌پرسد که یک نتیجه چگونه به‌وجود آمده است. مسئولیت اخلاقی می‌پرسد که آیا عاملی به‌طور مناسب در برابر برخی کنش‌ها یا نتایج پاسخگو است. استحقاق می‌پرسد که آیا یک سود یا بار، به موجب یک مبنای مرتبط، مناسب است. این پرسش‌ها با یک‌دیگر تعامل دارند، اما هیچ‌یک را نمی‌توان با مشاهدهٔ صِرفِ اینکه کسی دردی را تجربه می‌کند، جایگزین کرد. مفعولِ یک رویداد بودن، همانند مؤلف آن یا دریافت‌کنندهٔ سزاوار آن بودن نیست.

قریشی-هرست جدایی میان مسئولیت علّی و اخلاقی را از طریق آسیب تصادفی و عمدی تبیین می‌کند (Qureshi-Hurst 2024, p. 460). شخصی می‌تواند در آسیب دیدن دیگری مشارکت علّی داشته باشد، بدون آنکه با آن نوع اراده‌ای عمل کرده باشد که قریشی-هرست برای مسئولیت اخلاقی مرتبط می‌داند. این تمایز در اینجا حتی بدون پذیرفتن شرایط کامل او برای مسئولیت نیز اهمیت دارد. مثالِ آسیب تصادفی تنها نشان می‌دهد که درگیر بودنِ علّی برای سرزنش کافی نیست. به‌طور مستقل، بیماری یا آسیب می‌تواند بدون هیچ عمل تقصیرآمیزی از سوی متضرر رخ دهد؛ بنابراین، تجربه کردنِ آسیب به‌خودی‌خود سرزنش‌پذیری را اثبات نمی‌کند. استدلال انصاف، هنگامی که اهمیت اخلاقی را مستقیماً از تجربه قربانی می‌خواند، گامی فراتر از حتی یک استنتاج علّی ساده برمی‌دارد.

دکر نکته‌ای بسیار مرتبط دربارهٔ تخصیص پیامدها مطرح می‌کند. نظریه‌های مبتنی بر مسئولیت ممکن است راهنمای ترتیبات اجتماعی باشند، اما در عین حال این مسئله را که انتخاب‌های خاص باید چه پیامدهایی داشته باشند، به‌اندازهٔ کافی تبیین نمی‌کنند. او استدلال می‌کند که آن‌ها به نظریه‌ای دربارهٔ پیامدها نیاز دارند و پذیرفتنی‌ترین نظریه‌ها در این زمینه، ماهیتی محتوایی و مبتنی بر استحقاق دارند (Dekker 2009). این جستار از آن استدلال بهره می‌گیرد، بدون آنکه مدعی باشد دکر به انصاف کیهانی اورتی پرداخته است، یا ثابت کرده است که هر تبیین ممکن از عدالت باید تمام نتایج خود را بر استحقاق استوار کند.

ربط کلی این نکته روشن است. حتی زمانی که کنشی مسئولانه انتخاب شود، تصمیم‌گیری دربارهٔ این‌که چه چیزی باید در پی آن بیاید، کاری جداگانه است. قاعده‌ای دربارهٔ کمک‌های پزشکی، قاعده‌ای دربارهٔ مجازات و قاعده‌ای دربارهٔ غرامت می‌توانند اهمیت‌های متفاوتی را به یک انتخاب یکسان نسبت دهند. توجیه این قواعد مستلزم توجه به حقوق، تناسب، نهادها یا دیگر ملاحظات هنجاری است. وزن‌های شاخه و روابط جانشینی، خودشان این قواعد را مشخص نمی‌کنند. استنتاج مناسب‌بودن هر آنچه در پی یک انتخاب می‌آید از عاملیت مسئولانه، دقیقاً همان معیارهایی را نادیده می‌گیرد که مخاطرات مناسب را تعیین می‌کنند.

بوگنار بر احتیاط موجود در برابری‌خواهی بخت تأکید می‌کند. او استدلال می‌کند که تمایز میان بخت محض و بخت انتخابی به‌خودی‌خود نمی‌تواند نتایجی را که افراد باید در قبال آن‌ها مسئول شناخته شوند تعیین کند، و این نظریه بدون تبیین بهتری از انتساب، ناقص باقی می‌ماند (Bognar 2019). درس این نیست که هر نظریهٔ حساس به مسئولیت ابطال شده است؛ بلکه این است که طبقه‌بندی یک موقعیت به‌عنوان موقعیتی که متضمن انتخاب است، تحلیل اخلاقی آن را به پایان نمی‌رساند. به‌همین ترتیب، داوطلبانه نامیدن یک قمار کوانتومی، میزان و نوع بارهایی را که ممکن است به‌طور مشروع در پی آن بیاید، باز می‌گذارد.

فرض کنید کسی آگاهانه خطری اندک را می‌پذیرد تا پروژه‌ای ارزشمند را دنبال کند. پیامد بدی رخ می‌دهد. این شخص ممکن است از نظر علّی درگیر باشد و ممکن است عاملیتی واقعی به کار بسته باشد. این پرسش همچنان می‌ماند که آیا کمک به او واجب است، آیا غرامت به‌طور ناعادلانه‌ای بر دوش دیگران بار می‌اندازد، یا اینکه آیا آن شخص سزاوار رنج است. این نتایج می‌توانند از یکدیگر فاصله بگیرند. کسی ممکن است از قاعده‌ای برای تسهیم محدود هزینه‌ها حمایت کند، یا تکالیفی برای جبران خسارت تعیین نماید، بدون آنکه خودِ درد را سزاوار بداند. یک قاعدهٔ تخصیصِ حساس به مسئولیت، می‌تواند هزینه‌های

درمان را تخصیص دهد بدون آنکه ادعا کند بیمار سزاوار درد است. بنابراین، سه گزاره باید به‌طور جداگانه ارزیابی شوند: اینکه آیا رفتار سرزنش‌پذیر است، آیا عامل آن باید طبق قواعدی موجه هزینه‌های مشخصی را متحمل شود، و آیا رنج سزاوار است. ابطال گزارهٔ سوم، گزارهٔ دوم را ابطال نمی‌کند و هیچ‌یک از این‌ها به‌تنهایی از انشعاب پیروی نمی‌کند.

نتیجهٔ موفق در شاخه‌ای دیگر، به‌طور خودکار خسارت وارده به جانشین آسیب‌دیده را جبران نمی‌کند. جبران معمولاً مستلزم تبیینی است از اینکه زیان چه کسی ترمیم می‌شود و جبران چگونه به آن شخص می‌رسد یا به نفع او می‌شود. اگر واحد مربوطه مجموعه‌ای از جانشینان باشد، یک بهبود مجموعی ممکن است بر اساس معیاری خاص، وضعیت آن مجموعه را بهتر کند و در عین حال یک عضو را آسیب‌دیده باقی بگذارد. این مشاهده، تجمیع را به‌خودی‌خود رد نمی‌کند، بلکه نشان می‌دهد چرا یک امتیاز مجموعی را نمی‌توان، بدون استدلالی تکمیلی، به‌عنوان جبران توصیف کرد که هر سوژهٔ رنج‌کشیده دریافت کرده است. انصاف نسبت به یک مجموعه و انصاف نسبت به هر عضو، ارزیابی‌های متفاوتی هستند.

تحقق جامع نیز به معنای رضایت نیست. رضایت به‌طور معمول ویژگیِ مجوزِ آگاهانهٔ یک عامل، در شرایطی مناسب و در مورد مداخله یا ریسکی مشخص است. این واقعیت که پیامدی در جایی رخ می‌دهد، به‌هیچ‌وجه دال بر هیچ مجوزی نیست. گذشتهٔ مشترک یک جانشین ممکن است در صورتی مرتبط باشد که شخصی در گذشته رضایتی معتبر داده باشد، اما اینکه آیا و چگونه آن رضایت به جانشینان تسری می‌یابد، باید دفاع شود. وجود جانشین جایگزینی که موافق باشد، نمی‌تواند به‌طور عطف‌به‌ماسبق آنچه را که برای فردِ ناموافق رخ می‌دهد، مجاز کند.

این تمایزات مجالی را برای اختلاف‌نظر دربارهٔ استحقاق و عدالت نهادی باقی می‌گذارند. این استدلال نه نظریهٔ توزیعیِ کاملی را برمی‌گزیند، نه ثابت می‌کند که تمامی نابرابری‌های پیامد ناعادلانه هستند، و نه حقی همگانی برای برخوردی یکسان برقرار می‌کند. نتیجهٔ محدودتر آن این است که تحقق فیزیکی و پیامدهای تجربه‌شده، این اختلاف‌نظرها را حل نمی‌کنند. برای آنکه جهان به معنای مربوطه منصف باشد، استدلالی به چیزی بیش از فهرستی از پیامدها نیاز دارد. چنین استدلالی نیازمند تبیینی موجه است که اشخاص و کنش‌ها را به برخوردی مناسب پیوند دهد، و انشعاب به‌خودی‌خود این تبیین را توسعه نمی‌دهد. آنچه استنتاجِ انصاف به‌عنوان حکمی از عدالت کیهانی ارائه می‌دهد، در این مرحله، تنها فهرستی است که در انتظار یک معیار است.

٦. رنج به‌تنهایی موجب اثبات تقصیر یا رضایت نمی‌شود

یک خطر عملیِ ممکن از شهود اولیه زمانی پدید می‌آید که این شهود به تبیین رنج شخص دیگری تبدیل شود. شخصی آسیب می‌بیند، بیمار می‌شود، مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد یا محروم می‌شود؛ چارچوب کیهانیِ پیشنهادی می‌گوید که این باید پیامدی باشد که به خودِ بزرگ‌ترِ او تعلق دارد. مگر آنکه شواهد مستقلی ارائه شود، آن تبیین هیچ انتخاب، خطا یا رضایتی را نشان نمی‌دهد. این تبیین پس از مشاهدهٔ یک رویداد، به آن اهمیت اخلاقی می‌بخشد، در حالی که عاملیت مربوطه را بررسی‌نشده باقی می‌گذارد. روایت حاصل می‌تواند کامل به نظر برسد زیرا همان تناظری را مفروض می‌گیرد که قرار بود اثبات کند.

کودکی را در نظر بگیرید که از بیماری رنج می‌برد. مشاهدهٔ درد، گویای تصمیمی آگاهانه از سوی آن کودک نیست. استناد به شاخه‌ای دیگر، تاریخچه‌ای متفاوت یا شخصی مرتبط را می‌افزاید، بی‌آنکه ثابت کند کودکِ رنج‌کشیده، رویداد مربوطه را کنترل کرده است. استناد به خویشتنی فراگیر، ادعایی مناقشه‌برانگیز دربارهٔ هویت را می‌افزاید، بدون آنکه رضایتی را نشان دهد. حتی اگر بیماری جسمانی تبیینی علّی و کامل داشته باشد، تبیین اخلاقی همچنان غایب می‌ماند. تاریخچهٔ علّی لزوماً نباید گزارشی از تقصیر باشد، و نیاز به مراقبت، منتظر یک زندگی‌نامهٔ کیهانی نمی‌ماند.

همین استدلال در مورد سوءرفتار عمدی نیز صادق است. کنش یک متجاوز می‌تواند آسیبِ قربانی را تبیین کند، بدون آنکه قربانی آن را برگزیده باشد. نسبت دادن این رویداد به افکار قربانی یا خودِ جایگزین او، می‌تواند بررسی رفتار متجاوز را کنار بزند. وقوع شاخه‌ای حاوی سوءرفتار، هیچ رضایتی را از سوی فرد مورد سوءرفتار اثبات نمی‌کند. وجود شاخه‌ای حاوی واکنش متفاوتی از سوی یک همتا، چیزی را تغییر نمی‌دهد. پرسش‌های مربوطه، به‌جای داستانی جبرانی در جایی دیگر، به کنش واقعی، عامل آن، شرایط کنترل و حقوق قربانی مربوط می‌شود. این یک ریسک مفهومی در این استنتاج است، نه یک یافته تجربی در اینجا درباره اثرات باورهای اورتی.

یک مدافع ممکن است بگوید که هر شاخه در عدالت بزرگ‌تری مشارکت می‌کند که جزئیاتش دست‌ناپذیر است. این به عنوان یک امکان، بدون مفروضات بیشتر، دشوار است ارزیابی شود. اما به عنوان استنباطی از فیزیک اورتی، شکست می‌خورد: عدالت دست‌ناپذیر یک فرضیهٔ اضافی است، نه پیامد انشعاب. همین امر در مورد این پیشنهاد که رنج در خدمت هدفی کیهانی است نیز صادق است. تبیینی از هدف به مبانی مستقلی نیاز دارد. نه تعداد پیامدها و نه هم‌زیستی آن‌ها، دلیلی فراهم نمی‌کنند که چرا رنج شخص خاصی باید سزاوار یا مجاز تلقی شود.

عدم‌تقارن شواهد باید واضح بماند. نشان دادن اینکه رنج هیچ تقصیری را ثابت نمی‌کند، ثابت نمی‌کند که هر کسی که رنج می‌کشد، از هرگونه خطای غیرمرتبط مبرا است. این بدان معناست که رنج، به‌خودی‌خود، هیچ توجیهی برای چنین انتسابی فراهم نمی‌کند. رفتار یک شخص را می‌توان از طریق شواهد مرتبط با رفتار، و رضایت او را از طریق شواهد مرتبط با مجوز بررسی کرد. درد نمی‌تواند صرفاً به این دلیل که نظریه‌ای می‌گوید تمام جایگزین‌های ناهمدوسِ با وزن غیرصفر رخ می‌دهند، نقش شاهد را برای هیچ‌یک از این دو ایفا کند. این محدودیت تمایز میان تفحص اخلاقی و قصه‌پردازیِ پس‌نگر را حفظ می‌کند.

این استدلال همچنین تعهدات عملی را به مبانی مناسبشان واگذار می‌کند. کسی ممکن است به دلیل نیاز، نزدیکی، نقشی حرفه‌ای یا تعهدی پیشین، تکلیفی برای نجات داشته باشد. هیچ استنباطی از انشعاب، آن‌ها را به تعلیق نمی‌اندازد. به همین ترتیب، تصمیم‌گیری درباره اینکه جامعه چه منابعی را به شخصی بدهکار است، نیازمند استدلالی اجتماعی و اخلاقی است. اینکه جهان شامل همتای خوش‌بخت باشد، نمی‌تواند جایگزین درمان، حمایت یا کمکی شود که به شخصِ نیازمند در اینجا برسد.

۷. شرایط باز برای مسئولیت در جهانی با انشعاب

آنچه باقی می‌ماند، فهرستی از شرایط حل‌نشده است، نه تبیینی دفاع‌شده از مسئولیت در جهانی با انشعاب. فرض کنید رابطه‌ای دفاع‌پذیر، عاملی پیشین را به جانشینان بعدی پیوند می‌دهد. همچنین تبیینی از عاملیت را فرض کنید که به‌طور مستقل توجیه شده باشد و رفتار شایسته، آگاهانه و به‌قدر کافی کنترل‌شده را از اجبار، دست‌کاری و اتفاق متمایز کند. در نهایت، تبیینی هنجاری از پیامدهای مرتبط با تکالیف خاص را فرض کنید. تحت این فرض‌ها، انشعاب لزوماً مانع از ارزیابی اخلاقی نمی‌شود. اما این‌ها شرایطی بنیادین هستند، نه نتایجی که توصیف فیزیکی ارائه دهد، و تحقق هم‌زمان آن‌ها در اینجا به اثبات نرسیده است.

مسئولیت را می‌توان نخست در چارچوب یک تاریخ تجربه‌شده مورد بررسی قرار داد. جانشین سنجش‌گری می‌کند، بر اساس دلایلی عمل می‌کند و بر دیگران اثر می‌گذارد. اینکه آیا این توانمندی‌ها مبنای مسئولیت باشند یا خیر، به نظریه‌ای دربارهٔ عاملیت بستگی دارد. قریشی-هرست دشواری‌های جدی‌ای را برای تثبیت هویت و آزادی در تبیین‌های اورتی شناسایی می‌کند، به‌ویژه در جایی که داوری خداباورانه چیزی بیش از توجیه عملی می‌طلبد (Qureshi-Hurst 2024, pp. 460–471). چالش او سزاوار اذعان است. تبیین شرطیِ حاضر، با بازتوصیف سنجش‌گری روزمره، آن را رد نمی‌کند. بلکه می‌پرسد اگر شرایط لازم برای عاملیت قابل دفاع باشند چه پیامدهایی خواهد داشت، در حالی که آن دفاع را ناتمام می‌گذارد.

وجود جانشین دیگری که به‌گونه‌ای دیگر عمل کرده است، به‌طور خودکار خطای این جانشین را توجیه نمی‌کند. اگر عاملی در یک تاریخ آگاهانه به همسایه‌ای آسیب برساند، وجود همتای یاری‌رسانی در جایی دیگر نشان نمی‌دهد که آن عمل آسیب‌رسان، اجباری، ناآگاهانه یا خارج از کنترل عامل بوده است. به‌طور متقابل، وجود همتای آسیب‌رسانی به‌طور خودکار کمکِ مسئولانهٔ جانشین دیگری را باطل نمی‌کند. این قضاوت‌ها مشروط به تبیینی از این می‌مانند که عاملان چه کسانی هستند و کنش‌ها چگونه به آن‌ها تعلق می‌گیرند. نکته این است که تکثر به‌تنهایی نه موجب تبرئه می‌شود و نه محکومیت.

پیش از آنکه پیامدی ثبت شود، سنجش‌گری ممکن است به رفاه جانشینان آینده نیز مربوط باشد. گریوز احتمال اورتی را بر حسب توجه عقلانی به شاخه‌های آینده ارائه می‌کند، بدون آنکه نیازی به هویت بدوی یا عدم قطعیت ذهنی ببیند، در حالی که به بهایی در رابطه با پذیرفتنی بودن بی‌طرفی اندازه‌گیری اذعان دارد (Greaves 2004). پرایس استدلال می‌کند که هستی‌شناسی جدید اورتی، ابژه‌های جدیدی برای توجهِ عاملان عقلانی فراهم می‌آورد، به‌گونه‌ای که عقلانیت مستلزم قاعدهٔ تصمیم‌گیریِ وزن‌دار بر اساس قاعدهٔ بورن نیست که استدلال دویچ-والاس-گریوز تجویز می‌کند (Price 2010). این مباحث، توجه به جانشینان را به‌مثابه بحثی باز صورت‌بندی می‌کنند، نه بنیادی تثبیت‌شده.

یک قاعدهٔ تصمیم‌گیری که از نتایج وزن‌دار استفاده می‌کند می‌تواند تحت فرضیات بیشتر، عمل را راهنمایی کند. با این حال، قاعده‌ای برای ارزیابی چشم‌اندازها و قاعده‌ای که مشخص می‌کند چه چیزی به یک جانشینِ آسیب‌دیده بدهکار است، به پرسش‌های متفاوتی پاسخ می‌دهند. حتی یک ارزیابی پذیرفته‌شدهٔ وزن‌دار بر اساس قاعدهٔ بورن، به تنهایی تعیین نمی‌کند که آیا کسی از حقی صرف‌نظر کرده، استحقاق کمک را از دست داده یا مسئولیت خاصی را پذیرفته است. این نتایج مستلزم پیش‌فرض‌های هنجاری دربارهٔ حقوق و تعهدات هستند. سنجش‌گری در این شرایط می‌تواند حساس به وزن باشد، بدون آنکه وزن‌های فیزیکی را با درجات ارزش اخلاقی یا معیارهای رنج سزاوار یکی بداند.

این محدودیت به‌ویژه برای رضایت به قمار حائز اهمیت است. مجوز آگاهانهٔ عاملی پیشین ممکن است مهم باشد، اما باید محتوای آن، رابطه‌اش با جانشین و قاعدهٔ حاکم بر آثارش را مشخص کرد. بحث موجودِ پرایس پیش‌تر بر استنادهای سهل‌انگارانه به رضایت قبلی فشار آورده است (Price 2010, §6). هیچ‌چیز در اینجا ثابت نمی‌کند که جانشینان همواره تمامی حقوق را حفظ می‌کنند، یا اینکه رضایت قبلی هرگز آن‌ها را متعهد نمی‌سازد. همچنین، این بحث اعتراض متمایزی را علیه هر قاعدهٔ تخصیصیِ حساس به مسئولیت ثابت نمی‌کند.

بدین ترتیب، تبیین شرطی به‌جای یک حکم کیهانی، پرسشی عملی را حفظ می‌کند: با فرض تبیینی دفاع‌پذیر از عاملیت و جانشینی، چگونه باید با کسانی که متأثر از انتخاب‌های ما هستند رفتار کنیم؟ برخی پاسخ‌ها ممکن است به اخلاقیات آشنا نزدیک بمانند؛ برخی دیگر ممکن است به ساختار انشعاب بستگی داشته باشند. اثبات هر یک از این دو، نیازمند استدلال بیشتر است. آنچه از پیش روشن است این است که تکثیر صِرفِ پیامدها، نیاز به پرسیدن را از بین نمی‌برد. این جستار ثابت نکرده است که این شرایط به‌طور مشترک قابل تحقق باشند؛ بلکه تنها ثابت کرده است که تعدد به‌تنهایی نه این شرایط را فراهم می‌کند و نه آن‌ها را باطل می‌سازد.

۸. انتظارات و رفتار

فرضیه‌ای مجزا و متعارف این است که انتظارات می‌توانند از طریق تغییر در رفتار، بر پیامدها اثر بگذارند. مثال‌های زیر این احتمال را نشان می‌دهند؛ آن‌ها گواهی بر آثار روان‌شناختی آن نیستند. کسی که پروژه‌ای را دست‌یافتنی بداند، ممکن است با دقت بیشتری آماده شود، به دنبال مشاوره برود یا پس از یک شکست ادامه دهد. کسی که متقاعد شده باشد هیچ‌چیز نمی‌تواند کمک کند، ممکن است از برداشتن گامی در دسترس باز بماند. این مثال‌ها مسیرهای احتمالی از باور به عمل را مشخص می‌کنند؛ آن‌ها به یک قانون روان‌شناختی کلی نمی‌انجامند. اینکه آیا انتظاری کمک‌کننده است یا خیر، به محتوای آن، شرایط فرد و فرصت‌های موجود بستگی دارد. برای توصیف مسیر علّیِ پیشنهادی، نیازی به استناد به انشعاب کوانتومی نیست.

تمایز میان تغییر دادن رفتار خویش و ادعای کنترل مستقیم نتایج است. آماده شدن برای یک مصاحبه می‌تواند شرایطی را که عملکرد در آن رخ می‌دهد بهبود بخشد. این امر استخدامی را تضمین نمی‌کند، زیرا متقاضیان دیگر، تصمیمات سازمانی و شرایط همچنان مرتبط هستند. به همین ترتیب، انتظار برای بهبودی ممکن است بر این امر اثر بگذارد که آیا فرد برنامهٔ درمانی را دنبال می‌کند یا خیر، بدون آنکه افکار فرد را بر بیماری حاکم کند. این مثال‌های مشروط، در حالی که کنش‌های واسطه‌ای را شناسایی می‌کنند که یک انتظار می‌تواند از طریق آن‌ها اثرگذار باشد، عاملیت را حفظ می‌کنند. این مثال‌ها امید را به یک قاعدهٔ گزینش فیزیکی تبدیل نمی‌کنند.

پژوهش‌های تجربی دربارهٔ باورهای تجلی‌بخشی در آنچه می‌توانند در اینجا نشان دهند، محدود هستند. دیکسون، هورنزی و هارتلی پیوندهایی را میان باورهای تجلی‌بخشیِ قوی‌تر و موفقیتِ ادراک‌شده، جاه‌طلبی‌ها، علاقه به سرمایه‌گذاری‌های پرریسک، ورشکستگی‌های گزارش‌شده و انتظارات برای

موفقیت‌های سریع و نامحتمل گزارش می‌کنند (Dixon et al. 2025). این پیوندها، مسیر علّیِ پیشنهادیِ بالا را نمی‌سنجند. این موارد با تأثیر علّی در هر دو جهت سازگارند و هیچ‌یک را قطعی نمی‌کنند؛ همچنین سازوکاری را برای انتخاب شاخه نمی‌سنجند. ربط این یافته‌ها، هشداردهنده و محدود است: اعتمادبه‌نفس و توصیف خوش‌بینانه از خود را نمی‌توان به‌سادگی با نتایج موفق یکی دانست. رد کردنِ تجلی‌بخشی کوانتومی در حالی که نقشی کاربردی برای توجه حفظ شود، متناقض نیست. توجه به یک تکلیف می‌تواند بخشی از کار کردن روی آن باشد؛ شناسایی یک هدف می‌تواند کنش را سازمان دهد. ادعای موجه، رفتار و شرایط را نام می‌برد، به‌جای آنکه با توجه همچون نیرویی تبیین‌نشده برخورد کند. فردی می‌تواند به‌خوبی آماده شود و همچنان با نتیجه‌ای بد مواجه گردد، و بنابراین، یک نتیجهٔ بد، گواه بر باور ناکافی، رضایت پنهان یا شخصیت معیوب نیست.

این شرح متواضع هدف اصلی را تغییر می‌دهد. به‌جای پرسیدن این‌که چگونه می‌توان خود را به سوی شاخه‌ای هدایت کرد که در آن عدالت پیشاپیش تأمین شده است، می‌پرسد که چگونه انتظارات می‌توانند از رفتار مسئولانه تحت عدم‌قطعیت و محدودیت حمایت کنند. انتظارات مناسب در پاسخ به شواهد، همچنان قابل‌بازنگری می‌مانند. آن‌ها می‌توانند انگیزه‌ای برای تلاش در جهت کاهش رنج باشند، در حالی که موانعی فراتر از کنترل عامل را به رسمیت می‌شناسند. آن شرح چیزی عملی ارائه می‌دهد، بدون آن‌که به اطمینان متافیزیکی، سلطه بر زندگی‌ها و حقوق دیگران ببخشد.

۹. نتیجه‌گیری

شهود آغازین چندین اندیشهٔ جذاب را به هم پیوند داده بود: جایگزین‌ها ممکن است واقعی باشند، هستی شخصی ممکن است گسترده‌تر از یک زندگی‌نامه باشد، و پیامدها ممکن است در نهایت با انتخاب‌ها سازگار شوند. تفکیک این اندیشه‌ها آشکار می‌کند که هیچ‌یک، بعدی را اثبات نمی‌کند. تکثریت اورتی متضمن تحقق هر تصمیم متصور، انتخاب آگاهانهٔ شاخه، تجربهٔ نهایی همهٔ جانشین‌ها توسط یک سوژه، یا یک توزیع اخلاقی مناسب نیست. هر گذار نیازمند استدلالی افزون‌تر است و گذار نهایی، استانداردهای هنجاری‌ای را می‌طلبد که فیزیک فراهم نمی‌آورد.

نتیجهٔ اخلاقیِ مرکزی حتی با پذیرش مفروضات سخاوتمندانه دربارهٔ مراحل پیشین پابرجا می‌ماند. فرض کنید تمام پیامدهای مربوطه رخ دهند و رابطه‌ای دفاع‌پذیر سوژه‌های آن‌ها را به هم پیوند دهد؛ باز هم چنین برنمی‌آید که رنج آن‌ها سزاوار باشد. دخالت علّی، عاملیت پاسخ‌گو، منافع متناسب، رضایت و استحقاق، متمایز می‌مانند. وجود یک همتای خوش‌شانس به‌خودی‌خود فقدان فرد آسیب‌دیده را جبران

نمی‌کند و یک آسیب مشاهده‌شده، اگر به‌تنهایی در نظر گرفته شود، نه تقصیر را نشان می‌دهد و نه اجازه. این محدودیت‌ها به آنچه از مقدمات استنتاج می‌شود مربوط می‌شوند، نه به نظریه‌ای کامل دربارهٔ چگونگی قضاوت در هر مورد.

تبیین دکر از ضرورت توجیه پیامدها و پژوهش قریشی-هرست دربارهٔ هویت و مسئولیت، در حال حاضر بخش زیادی از این قلمرو را چارچوب‌بندی می‌کنند. پرایس و گریوز نیز به همان ترتیب، مباحث تثبیت‌شده‌ای دربارهٔ دغدغه برای جانشینان و تصمیم‌گیری اورتی ارائه می‌دهند. نقش این جستار این است که این پرسش‌ها را در ارزیابی واضحی از انصاف کیهانی بگنجاند، نه این که راه‌حل جدیدی را اعلام کند. تبیین شرطی مسئولیت همچنان مشروط بر تبیین‌های دفاع‌شده از عاملیت، جانشینی و تکلیف است. تبیین انتظارات نیز همچنان داستان عادی‌ای است که انتظارات از طریق رفتار عمل می‌کنند. هیچ‌کدام این ادعا را که جهان منصف است، توجیه نمی‌کنند.

بازشناختن این شکست لزوماً نباید مسئولیت عملی را کاهش دهد. این امر دلیلی بی‌اساس برای خودتوجیه دانستن رنج را از میان می‌برد و توجه را دوباره به افرادی که متأثر شده‌اند، کنش‌هایشان، شرایطشان و حقوقشان معطوف می‌کند. امکان وجود آینده‌های دیگر می‌تواند به تأمل فراخواند. این امکان نمی‌تواند تعیین کند که چه کسی سزاوار چه چیزی است. عدالت همچنان امری است که باید توجیه شود و در پی‌اش بود، نه چیزی که از طریق انشعاب تثبیت شده باشد.

منابع

Bognar, Greg. 2019. “Catering for Responsibility: Brute Luck, Option Luck, and the Neutrality Objection to Luck Egalitarianism.” *Economics and Philosophy* 35(2): 259–281. https://doi.org/10.1017/s0266267118000226

Dekker, Teun J. 2009. “Choices, Consequences and Desert.” *Inquiry* 52(2): 109–126. https://doi.org/10.1080/00201740902790201

Dixon, Lucas J., Matthew J. Hornsey, and Nicole Hartley. 2025. “‘The Secret’ to Success? The Psychology of Belief in Manifestation.” *Personality and Social Psychology Bulletin* 51(1): 49–65. https://doi.org/10.1177/01461672231181162

Greaves, Hilary. 2004. “Understanding Deutsch’s Probability in a Deterministic Multiverse.” *Studies in History and Philosophy of Modern Physics* 35(3): 423–456. https://doi.org/10.1016/j.shpsb.2004.04.006

Hornberger, Klaus, Stefan Uttenthaler, Björn Brezger, Lucia Hackermüller, Markus Arndt, and Anton Zeilinger. 2003. “Collisional Decoherence Observed in Matter Wave Interferometry.” *Physical Review Letters* 90(16): 160401. https://doi.org/10.1103/physrevlett.90.160401

Price, Huw. 2010. “Decisions, Decisions, Decisions: Can Savage Salvage Everettian Probability?” In *Many Worlds? Everett, Quantum Theory, and Reality*, edited by Simon Saunders, Jonathan Barrett, Adrian Kent, and David Wallace, 369–390. Oxford: Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199560561.003.0014. Section references are to the preprint, arXiv:0802.1390.

Qureshi-Hurst, Emily. 2024. “Many Worlds and Moral Responsibility.” *Theology and Science* 22(3): 456–473. https://doi.org/10.1080/14746700.2024.2359187

Sebens, Charles T., and Sean M. Carroll. 2018. “Self-Locating Uncertainty and the Origin of Probability in Everettian Quantum Mechanics.” *The British Journal for the Philosophy of Science* 69(1): 25–74. https://doi.org/10.1093/bjps/axw004

Stein, Howard. 1984. “The Everett Interpretation of Quantum Mechanics: Many Worlds or None?” *Noûs* 18(4): 635–652. https://doi.org/10.2307/2214881

Zurek, Wojciech Hubert. 2003. “Decoherence, Einselection, and the Quantum Origins of the Classical.” *Reviews of Modern Physics* 75(3): 715–775. https://doi.org/10.1103/revmodphys.75.715

یادداشت منابع: اشتاین (۱۹۸۴)، دکر (۲۰۰۹)، بوگنار (۲۰۱۹) و دیکسون و همکاران (۲۰۲۵) از طریق چکیده‌های منتشرشده‌شان بررسی شده‌اند. آثار دیگر با متن کامل تطبیق داده شده‌اند؛ برای گریوز (۲۰۰۴)، هورنبرگر و همکاران (۲۰۰۳)، پرایس (۲۰۱۰)، سبنز و کارول (۲۰۱۸) و زورک (۲۰۰۳) نسخهٔ arXiv مبنا بوده است.